

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله بیست و پنجم)

دپلوم انحنیر خلیل الله معروفی
برلین ، ۹ جولای ۲۰۰۷

فارسی سازی و عربی زدائی نه عربی ستیزی و نه عربی مآبی!!!

با شرحی در مورد لغت "بازگشتگاه" مستعار نویسی بنام "چکاوک"

"فارسی سازی" کلمات خارجی حرکت و جریانی بود برخاسته از "اغراض غیرزبانی" و در مسیر "اهداف سیاسی"، که در ایران زمان رضاء شاه پهلوی آغاز گردید و تا امروز به اشکال مختلف و با شدتهای متفاوت ادامه دارد. موج ملیتگرایی و ناسیونالزم ایرانی که من آن را "ایرانیگری" مینامم، طرز تفکر است، که از یکطرف بر داشته های ملی کشور فارس انهماک میورزد، ولی از جانب دیگر میلانی را نیز در خود پرورانیده که ملیتگرایی را به سوی "عظمت طلبی" و "شوینیزم" سوق می دهد. خود را "مرد میدان ادب"، "شاخ شمشاد تمدن و فرهنگ" و "ناف زمین" پنداشتن، از همین دید سرچشمه میگیرد. اولین نتیجه بلافصل چنین دیدی، اینست که ایرانیان باید افتخارات منطقه را بخود و فقط بخود و به کشور خود نسبت بدهند. تو گوئی در بستر درازدامن تاریخ، هیچ سرزمین و مردمی دیگر وجود نداشته اند، که از خود افتخارات بیافرینند و محض ایرانیان بودند و هستند که آنچه خوبان همه داشتند، ایشان تنها داشته اند. و کاش مراد ایرانیان از کشور "ایران"، "ایرانزمین" و "ایران تاریخی" می بود، که از ممالک مختلف منطقه نمایندگی میکند. نه؛ ایرانیان وقتی افتخارات تاریخی را منسوب به "ایران" می سازند، مراد شان کشور "فارس" است، که از هفتاد و دو سال بدینسو نام "ایران" را رسماً قاپیده و در گرو خود درآورده است.

از میوه های تلخ "ایرانیگری" در عرصه زبان، "فارسی سازی" کلماتیست که از زبانهای بیگانه وارد زبان فارسی گردیده و آنقدر ورد زبان عام و خاص شده، که دیگر حیثیت لغات فارسی را بخود گرفته اند. با وجود این، کسانی که از مجرای ملیتگرایی معتقد به "سره سازی" زبان فارسی گردیده اند، روز تا روز لغات جدید می آفرینند و جانشین کلمات خارجی میسازند، حتی جانشین کلماتی که تابعیت زبان فارسی را هم گرفته اند. ساحه و شعاع عمل این پدیده بسیار وسیع است و برای احتوای نسبتاً جامع موضوع، به وقت بسیار و مساعی بی شمار نیاز می رود، که از طاقت همچو منی ساخته نیست؛ لا اقل در یک برهه کوتاه. ازینرو بحث را مختصر گرفته و موضوع را در دو بخش از نظر میگذرانم.

۱ - فارسی سازی و عربی زدائی

۲ - فارسی سازی و فرنگی زدائی

در بخش حاضر لغاتی را زیر نظر میگیرم، که در عوض "کلمات عربی متداول در زبان فارسی"، یعنی "کلمات عربی فارسی شده" وضع و استعمال میشود. و بخش دوم را میگذارم به فرصتی مناسب. برای نشان دادن وسعت

طیف میکوشم، شماری از کلماتی را که جانشین "کلمات عربی فارسی شده" و به اصطلاح قدیمتر "مفرس" گردیده اند، بیرون نویس نموده و معدودی از آنها را بگونه نمونه مورد بررسی و تحلیل لغوی و صرفی قرار بدهم. چون طیف این کلمات بسیار وسیع است و احصای همه از طاقت بیرون، پس میکوشم لااقل بر کلماتی انگشت بگذارم که نه ساخت رسای دستوری دارند و نه معنای لازم را افاده کرده میتوانند.

در قطب مخالف اینان کسانی قرار دارند، که "مسحور از دین مبارک اسلام" به زبان عربی چسبیده اند و تا میتوانند کلمات و اصطلاحات عربی را در تقریر و تحریر خود بکار میبرند. این گروه بیشتر مربوط به قشر روحانی و آخوندی بر سر اقتدار است. اینان "عربی مآب" و "مستعرب" (۱) اند و فخر میکنند بدین که عربی میدانند و عربی میفروشند. پس باید به هردو گروه ایرانی گفت که:

اندازه نکو دار که اندازه نکوست هم در خور دشمن است و هم در خور دوست

و یا همان مثل معروف خود را بدرقه راهشان ساخت که:

نه از آن قد دراز و نه ازین خمِ کمکی نه از آن شوری شور و نه ازین بی نمکی

حاشیه رفتن بیشتر را لازم ندیده، به اصل مطلب گذر نموده و بر حسب معمول مثال های فراوان درین عرصه، عرضه میکنم:

بدیل - گزینه ؛ عمل - کار ؛ مصدر - بازگشتگاه ؛ کلمه - واژه ؛ فعل - کارواژه ؛ اسم - نام واژه ؛ مثلث - "سه بر" یا "سه کنج" (۲) ؛ طویل المدت - دراز مدت ؛ قصیرالمدت - کوتاه مدت ؛ جریان - روند ؛ وجه - روی ؛ به هیچ وجه - به هیچ روی ؛ حمله - آفند ؛ دفاع - پدافند ؛ طبیعت - خیم ؛ نجیب - خوش خیم ؛ خبیث - بدخیم ؛ طرز العمل - راهکار ؛ تجمع (اجتماع) - همایش یا گرد هم آئی ؛ جلسه - نشست ؛ قرائت - خوانش ؛ تشنج - تنش ؛ نطق - گوینده یا سخنگو ؛ حمل و نقل - ترابری ؛ رئیس (مدیر) - فرنشین ؛ مدور - گرد (مثلاً "میز مدور" یعنی "میز گرد") ؛ حریف - هماور ؛ تباعد - وگرائی ؛ رسم الخط - زبان نگاره ؛ تقارب - هم گرایی ؛ اکتشاف - شناسائی ؛ توقیف - بازداشت ؛ تفتیش - بازرسی ؛ مفتش - بازرس ؛ تعیبه - جاسازی ؛ تعلیم - آموزش ؛ تربیه - پرورش ؛ محکمه - دادگاه ؛ مساعدت - همیاری ؛ عکس العمل - واکنش ؛ استعمال - کاربرد ؛ معلم - آموزگار ؛ واحد - یگان ؛ متکلم - گوینده ؛ لهجه - گویش ؛ شاهد - گواه ؛ تبدیل - گشتار ؛ تشبیه - همانندی ؛ لغت - واژه ؛ حرارت - گرمایش ؛ فعل متعدی - فعل گذرا ؛ فعل لازمی - فعل ناگذرا ؛ تحول - فراگشت ؛ ارکان حرب - ستاد ارتش ؛ تولید - زایش ؛ صفت - فروزه ؛ محصول - فرآورده ؛ عینی - برون ذاتی ؛ حق تحقیق - پژوهانه ؛ کسر - برخه ؛ ولایت - استان ؛ والی - استاندار ؛ نامی (نمو کننده) - افزاینده ؛ محور - آسه. (تعدادی ازین کلمات از «دستور مفصل امروز» اثر پربار و متقن داکتر خسرو فرشیدورد - استاد برازنده "پوهنتون تهران" - چاپ ۱۳۸۲ انتشارات سخن، تهران «گرفته شده.)

و اینک از طیف وسیع کلمات مثال داده شده، چند تایی معدود را زیر ذره بین منطق و دستور زبان گرفته، میشگافم. اگر فرصت کافی میسر گذشت در مورد یکایک مثالها قلم خواهم فرسود. و شاید از جمع خوانندگان ارجمند، کسانی پیدا شوند، که قلم گرفته و کاری را که من آغاز کرده ام، به انجام برسانند. تعدادی ازین کلمات را در مضامین قبلی خود از قبیل "ورود کلمات بی مورد و ناباب در زبان دری" شرح کرده ام؛ مانند "قرائت - خوانش"، "تشنج - تنش"، "عکس العمل - واکنش"، "تجمع (اجتماع) - همایش"، "استعمال - کاربرد"، "معلم - آموزگار" و غیره.

مساعدت - همیاری

از کلمات خیلی مضحکی که درین اواخر در فارسی ایران رائج گردیده، یکی هم ترکیب "همیاری" است، که با تأسف افغانان مقلد نیز آنرا بعضاً استعمال میکنند. من شدیداً معتقدم که این کلمه بر اثر ترجمه باللفظ از Partnership انگریزی و Partnerschaft آلمانی و نظائر آن بوجود آمده. کلمه Partner در زبانهای فرنگی در معنای "شریک، زوج، زوجه، همکار، یار، رفیق، همراه و امثال آن" استعمال می گردد. چون پسوند ship انگلیسی و schaft آلمانی از صفت Partner "اسم مصدر" میسازد، پس ترجمه درست "پارتنر شپ" و "پرتنر شفت" در فارسی عبارت خواهد بود از "شراکت، همکاری، همراهی، یاری، رفاقت، هم زوج بودن"، و نه "همیاری". در عرف جهان غرب بعضاً از "پارتنر شپ" و "پرتنر شفت" مؤسسات علمی ممالک گپ زده میشود. مثلاً از "پاتنر شپ" بین پوهنتون بن و پوهنتون کابل سخن میزدند، که در دانشمندان ما آنرا "توامیت" ترجمه کردند و از "توامیت این دو پوهنتون" سخن میگفتند، و این ترجمه ایست معقول.

ترکیب "همیار" لغتاً «اشتراک "یار"» را میرساند، یعنی وقتی کسانی چند "یاران مشترک" داشته باشند، حالت یا وصف ایشان را با "همیاری" میتوان بیان کرد و ترکیب "همیاری" فقط در همین معنی درست و بامفهوم بوده میتواند. این نیز باید گفته شود، که وقوع و قرار گرفتن "هم" بر سر "اسم ذات"ی که بر "شخص" دلالت نماید، با منطق چندان جور نمی آید. مثلاً همین کلمه ناهنجار "همیار" را در معنای "کسی که با شخص دیگر عین "یار" داشته باشد"، مد نظر بگیریم. من میگویم که "چند نفری که باهم "یار" و "دوست" و "رفیق" و "همراه" باشند" خود همین کلمات بذات خود مفهوم را بتمام معنی اداء میکنند و ضرورتی دیده نمیشود، که کلمه "هم" را بالای ایشان آورده و "همیار و همدوست و همرفیق و همهمراه" بگوئیم. از طرفی چون چند نفر باهم دوست و یار و رفیق و همراه باشند، دوستان و رفیقان و یاران و همراهان ایشان نیز باهم دوست اند و رفیق و یار و همراه؛ به فحوای اینکه "دوست دوست، دوست" است. (۳)

پیشوند "هم" معمولاً پیش روی "اسم" می نشیند و از آن "صفت" می سازد. چنانکه وقتی بر سر کلمات "صنف، کار، وزن، قافیه، سال، سن، جنس، زبان، دل، اتاق، طبق، آغوش، دم، فکر، نظر، راه، مسلک، بستر، درس، باور، دین، آئین، کیش، تبار، اصل، نژاد، قوم، قلم، اندیشه، سلک، نوع، جوار، سایه، کلام، دفتر، داستان" پیشوند "هم" را بگذاریم، ترکیبات وصفی "همصنف، همکار، هموزن، همقافیه، همسال، همسن، همجنس، همزبان، همدل، هم اتاق، هم طبق، هم آغوش، همدم، همفکر، همنظر، همراه، هم مسلک، هم بستر، همدرس، همباور، همدین، هم آئین، هم کیش، همتبار، هم اصل، هم نژاد، هم قوم، هم قلم، هم اندیشه، هم سلک، هم نوع، همجوار، همسایه، همکلام، هم دفتر، همداستان" بدست می آیند. پیشوند "هم" بعضاً و به ندرت بر سر "ضمیر اشاره" و "قید" هم می نشیند مثلاً از "این، آن، چنین، چنان" ترکیبات "همین، همان، همچنین، همچنان" را میسازد.

دکتر ابراهیم قیصری و دکتر محمد دهقانی در صفحه ۱۵۰ کتاب "فارسی عمومی" خود چنین مینگارند :
 «کلمه "همیاری" که اخیراً جعل شده و ظاهراً به جای "مساعدت" عربی به کار می رود، کلمه ای غلط و بی معناست و معنای مورد نظر، یعنی "یاری کردن یکدیگر" از آن بر نمی آید. به جای "همیاری" می توان از خود کلمه "یاری" یا کلمات درست و رسای "همکاری" و "مساعدت" بهره گرفت.» (فارسی عمومی برای دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی" به کوشش دکتر ابراهیم قیصری و دکتر محمد دهقانی، چاپ قرائن، چاپ سوم ۱۳۸۰)

و آقای ابوالحسن نجفی در زمینه "همیاری" چنین آرد : «این ترکیب که در سالهای اخیر ساخته شده است درست نیست، زیرا "هم" پیشوند اشتراک، چون بر سر اسم درآید بر شخص دلالت میکند، مانند "همکار" یعنی "کسی که دارای کار مشترک با دیگری است". آن گاه با افزودن "ی" مصدری بر این ترکیب، اسم مصدر ساخته میشود : "همکاری" یعنی "اشتراک در کار" و "همزبانی" یعنی "اشتراک در زبان". بر این قیاس "همیاری" به معنای "اشتراک در یاری" نیست، بلکه اگر هم بتواند معنی بدهد به معنای "اشتراک در یار" است، زیرا به ناچار از روی ترکیب "همیار" ساخته شده است و "همیار" یعنی "کسی که دارای یار مشترک با دیگری است"! به جای این ترکیب غلط در بسیاری موارد می توان همان "همکاری" را به کار برد، زیرا گوینده غالباً مقصود دیگری جز بیان همین معنی ندارد. اما دامن استعمال "همیاری" اخیراً چنان گسترده است که در اکثر موارد به جای واژه "یاری" به کار میرود، مانند این عبارت که از رادیو و تلویزیون شنیده شد : «دلاوران اسلام با "همیاری" مبارزان کرد عراقی به سلیمانیه حمله کردند.» از تهیه کنندگان اخبار باید پرسید : آیا از واژه "یاری" خطائی سر زده است که میخواهید آن را از زبان فارسی بیرون کنید و "همیاری" را بجای آن بنشانید؟» (صفحه ۴۱۹ فرهنگ "غلط نویسیم" تألیف ابوالحسن نجفی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ هفتم ۱۳۷۴)

به هر صورت، خواه تشریحات این قلم مورد پذیرش قرار گیرد، یا تشریحات آن سه دانشمند ایرانی و یا هر چهار، ترکیب "همیاری" از بیخ و بن نادرست است و باید از استعمالش پرهیز گردیده و در عوض آن از ترکیبات معقول و بامفهوم استفاده گردد..

جلسه - نشست

در فارسی ایران در عوض کلمه زیبا و بامعنای "جلسه"، کلمه "نشست" را وضع کرده اند. من در شرح کلمه "نشست" و معانی متفاوتش در فارسی ایران و دری افغانستان ضمن بخش اول مقاله "عین کلمات با معانی متفاوت و متضاد در فارسی ایران و دری افغانستان" شرحی نوشته ام، که اقتباسش را درینجا لازم نمی بینم. خواننده خواهنده لطف کرده و آنرا در آرشیف بنده در پورتال "افغان جرمن آنلاین" مطالعه فرماید. درینجا فقط نظری بر گیرائی معنای "جلسه" و "دم بریدگی" کلمه "نشست" انداخته، توضیحی ارائه میکنم. کلمه "جلسه" (به فتح اول و سکون دوم)، "اسم مره" از ریشه "جلس و جلوس" است. و "اسم مره" کلمه ایست که "واحد" یک اسم را و یا "یکبار انجام شدن" یک عمل و فعل را بیان میدارد. اگر مثالهایی در زمینه بزنیم : "لیله" اسم مره از "لیل" و در معنای "یک شب" است، چنان که در داستان های "الف لیله و لیله" (۴) دیده میشود. "شجره" واحد "شجر" یعنی "یک شجر" (یک درخت) ؛ "طرفه" (به فتح اول) یعنی "یک بار پلک زدن"، چنان که گوئیم "طرفه العین"

یعنی "یک بار پلک زدن چشم" یا به اصطلاح زیبایی زنان کابلی "پلک زدن"؛ یا "طفره" (به فتح حرف اول)، "یک بار جستن"؛ "حمله" یعنی "یک بار برداشته شدن" و غیره. به همین ترتیب "جلسه" (به فتح اول و سکون دوم) در معنای "یک بار نشستن" است. در حالی که از کلمه "جلسه"، "یکبار نشستن" مستفاد میگردد، از کلمه "نشست" چنین خاصیتی را نمیتوان استنباط کرد. (۵)

مصدر - بازگشتگاه

در مقاله ای که هموطنی با نام مستعار "چکاوک" در شماره هشتم تابستان ۱۳۸۶ "بیرنگ" گویا به حیث "بحث دستوری" نوشته و نشر کرده بود، کلمه "بازگشتگاه" را خواندم، که نویسنده بعوض کلمه عربی "مصدر" استعمال کرده است. این ترکیب "هشت رخ نه گرد" در حالی که مرا سخت به خنده واداشت، بر آنم داشت تا در زمینه اندک اظهار نظری بنمایم، شاید مورد قبول اهل نظر و بصیرت افتد و نیز نویسنده "بازگشتگاه" را به تأمل وادارد.

فرهنگ عمید در تشریح کلمه عربی "مصدر" چنین مینویسد: «بازگشتگاه، جای بازگشت، محل صدور. و کلمه ای که اصل اشتقاق باشد و کلمات دیگر از آن مشتق شود.»

فرهنگ معین در شرح "مصدر" اینطور آرد: «جای صادر شدن، جای بیرون آمدن، محل بازگشتن، اصل چیزی، منشأ»

قاموس معتبر عربی "المنجد" در زمینه چنین گوید: «بازگشتن و جای آن، اصل، ریشه» (المنجد عربی - فارسی)

از نگاه صرفی: "مصدر" اسم مکان از ریشه سه حرفی "صدر" صدور، برخاسته و "صدر" را "المنجد" در معنای "رخ دادن، اتفاق افتادن و سرچشمه گرفتن" آورده. بدین حساب "مصدر"، "جای رخ دادن"، "محل اتفاق افتادن" و "سرچشمه" است. از نگاه من بهترین ترجمه فارسی "مصدر" همانا کلمه "سرچشمه" است. یعنی اگر به فرض محال - به تأکید میگویم - به فرض محال - کسی بخواهد در عوض "مصدر" عربی، کلمه فارسی بگذارد، بهترین و رساترینش همانا "سرچشمه" است، که معنایش با خاصیت صرفی کلمه "مصدر" نیز کاملاً تطابق دارد.

اما چرا فرهنگ عمید "مصدر" را در معنای "بازگشتگاه" آورده، که به تداعی از آن هموطن "بی مضمون" ما برخیزد و آن را در عوض کلمه کاملاً معمول، مأنوس، همه فهم و قبول شده "مصدر" بکار گیرد؟؟؟ آقای حسن عمید - مؤلف فرهنگ عمید - این لغت را از دو نگاه معنی کرده، یکی از نگاه لغوی و دیگر از نگاه دستوری. از نگاه لغوی "مصدر" را در معنای "بازگشتگاه" و "جای بازگشت" آورده، که از نگاه متعارف صرفی و دستوری هرگز مدار اعتبار نیست. مدار اعتبار همانا معنای دومی این کلمه است که جناب عمید بدست میدهد و آن عبارت است از "کلمه ای که اصل اشتقاق باشد و کلمات دیگر از آن مشتق شود". نویسنده "بازگشتگاه" که مسحور "عربی زدائی" گردیده و سر رشته از پیشش گم گشته است، همان معنای "غیر صرفی" و "غیر دستوری" کلمه "مصدر" را از زبان آقای عمید برگزیده و در نوشته گویا "دستوری" خود جا داده.

اکنون برویم و ترکیب "بازگشتگاه" را از نگاه دستوری تحلیل نمایم: کلمات فارسی با پسوند "گاه" (پسوند مکان و زمان) معمولاً و عمدتاً بر "اسم" و "اسم مصدر" می نشینند؛ چنانکه گوئیم: خاستگاه، زایشگاه، فروشگاه، قرارگاه، دانشگاه، جایگاه، خوابگاه (۶) شامگاه، صبحگاه، چاشتگاه، شبانگاه، کجگاه (۷)، خانه گاه (که معرب آن "خانقاه" است)، خرگاه، درمانگاه، پرورشگاه، آموزشگاه، آزمایشگاه، تصفیه گاه، پالایشگاه، داغگاه، طربگاه، اعدامگاه، پگاه، بیگاه، درگاه، بارگاه، نشیمنگاه، ترمیمگاه، تفرجگاه، ادبگاه، قدمگاه، شرمگاه، تماشاگاه و صدها ترکیب دیگر از همین سیاق. در هیچ کدام از این ترکیبات "گاه" در عقب "مصدر" ننشسته. البته به ندرت ترکیباتی نیز داریم از قبیل "کشتگاه، نشستنگاه، وزیدنگاه و بازگشتگاه" که چندان شایع و معمول نیستند، زیرا در برابر ترکیبات رساتر عین ریشه چون "کشتارگاه، نشیمنگاه، وزشگاه و بازگشتگاه" رنگ میبازند. اگر قرار باشد که کلمه "مصدر" را حتماً با ترکیباتی از جنس "بازگشت و بازگشتن" درست کنند، بهتر است که "بازگشتگاه" را برگزینند، تا "بازگشتگاه" را. چون اولی هم سهل التلفظ تر است و نیز به صرفه تر. زبان توجه به "سهولت تلفظ" و "صرفه وقت" دارد و از کلماتی که ثقلت تلفظ دارند و یا از نگاه وقت اقتصادی نباشند، پرهیز میکند.

توضیحات:

۱ - کلمه "مستعرب" (بر وزن مستقل و مستشرق و مستنطق) اسم فاعل از مصدر "استعرب" (باب "استفعال") است و "استعرب" در معنای "فخر فروشی به عربی دانی" و یا "عربی مآبی" باشد.

۲ - در کتاب مشهور "التفهيم" ابو ریحان بیرونی - در جهان عرب مشهور به "البیرونی" - در عوض "مثلت" ترکیب فارسی "سه گوش" آمده. در همین کتاب که از بزرگترین کتب علمی زمان خود به زبان دری میباشد، در عوض کلمه "متساوی الساقین" عربی، ترکیب "راست پای" دری استعمال گردیده. (به استناد صفحه ۹۴ رساله "تاریخ ادبیات افغانستان" اثر ماندگار مرحوم محمد حیدر ژوبل، چاپ چارم ۱۳۸۳، انتشارات میوند) استاد ژوبل پژوهشگر جوان و پرکار، حین پرواز از فراز بیروت به اثر سقوط طیاره آریانا، در خزان ۱۳۳۸ هـ ش، در عنفوان جوانی و در ۳۴ سالگی رخ در نقاب خاک کشید؛ خدای بیامرزد و فردوس برینش نصیب بگرداند! .

۳ - درین مورد در مقاله "چرا ایران به طالبان کمک میکند" شرحی نوشت بدم، که آن را بعینه نقل میکنم :

» در یکی از آثار مرحوم علامه مرتضی مطهری خواندم، که فرموده حضرت علی را بدین گونه آورده بود :

» انسان سه دوست دارد و سه دشمن: "دوست، دوست دوست و دشمن دشمن" دوستان سه گانه اویند. و "دشمن، دوست دشمن و دشمن دوست" دشمنان سه گانه وی. « این مقوله با نص ریاضی هم همناوست که :

"مثبت، مثبت است، مثبت ضرب مثبت هم مثبت است و منفی ضرب منفی نیز مثبت است. منفی، منفی است، مثبت ضرب منفی، منفی است و منفی ضرب مثبت نیز منفی است." «

۴ - "الف" (به فتحه اول و سکون دوم) کلمه عربی و در معنای "هزار" است.

الف ليله و ليله = هزار شب + یک شب = هزار و یک شب

در هند در سالهای بسیار پیش فلمی درست کرده بودند بنام "الف لیلا" که بسیار حدس میزنم، مقصد از همان "هزار و یک شب" یا "الف ليله و ليله" بوده باشد. البته اهل فضل و ادب ما نیز بعضاً "الف ليله و ليله" را به نادرست "الف ليله" ("الف" بمانند حرف اول الفبای عربی و فارسی و پشتو و ...) اداء میکنند.

۵ - علاوه بر شرحی که از کلمه "نشست" در مقاله مذکور آمده، اندک بحث فزیکی - هندسی آتی را نیز پیش میکشم، تا درست فهمیده شود، که کلمه "نشست" در دری افغانستان کدام مفهوم و مدلول را در بر میگیرد :

طوری که گفته شد، کلمه "نشست" در دری افغانستان معنای کاملاً متفاوتی را ارائه میکند. این کلمه معمولاً در معماری و حوادث "ستاتیک" ساختمان ها و تعمیرات استعمال میگردد. قراری که همه میدانیم، هر خانه جدید التعمیر به مردور زمان آهسته آهسته، در زمین فرو میرود، طوری که اگر ارتفاع سطح تماس تهداب خانه با زمین در ابتداء A بوده، بعد از مردور زمان این سطح به اندازه X پائین تر از A قرار میگیرد. همین تفاوت ارتفاع را که به X نشان داده ایم، اندازه "نشست" یعنی "پائین افتادن" و "در زمین گور رفتن" ساختمان را نشان میدهد. معمولاً بر اثر نشست ناهمگون، خانه یک بغله و در و دروازه و کلکین هایش کج میگردند.

۶ - ترکیب زیبایی "خوابگاه" یعنی "جای خواب" و "شب باش" در گذشته نه چندان دور در دری ما معمول بود، پیش از آنکه جایش را کلمه عربی "لیلیه" بگیرد. در کابل قدیم گذری هم داشتیم به نام "خوابگاه". فکر میکنم که ایرانیان این کلمه قشنگ را همین اکنون نیز در عوض "لیلیه" استعمال میکنند.

۷ - کلمه "کجگاه" اصطلاح زیبایی عامیانه کابلی است، که در معنای "گوشت کمر" بکار برده شود. ترکیب مترادف دیگرش "نمکدان" است که نیز از اصطلاحات زیبایی عامیانه کابلیان میباشد. کلمه "کجگاه" متشکل است از "کج" و "گاه" (ترکیب "صفت + گاه")